

چنانکه در فصل چهارم با وجودیکه وند مفروق نزد عروصیان در  
 رکنهای اول است لیکن در فاعلن تکیرند زیرا که از ترکیب این رکن  
 دیگر حاصل نشود و مفاعیلین مرکب است از یک وند مجموع در اول و دو  
 صیب خفیف در آخر و هر دو این ترکیب دیگر نیز در وقتن بر متامل آنگاز  
 است و مستفعلن مرکب است از دو صیب خفیف در اول و یک وند مجموع  
 در آخر و فاعلاتن مرکب است از دو صیب خفیف در اول و آخر و یک وند  
 مجموع در وسط و از برای مستفعلن و فاعلاتن وجهی دیگر هم در ترکیب  
 هست که اکنون ملاحظه می شود و چون مفاعیلین را از عیلمن ابتدا کنند و هر  
 مفاعله وند مجموع است تمام ما ز ند عیلمن مفاعله بر وزن مستفعلن که اولش  
 دو صیب خفیف است و آخرش وند مجموع و از مستفعلن مفاعیلین بر وزن  
 قیاس و چون مفاعیلین را از صیب خفیف دوم ابتدا کنند و صیب خفیف  
 اول را در آخر اندازند لن مفاعلی شود بر وزن فاعلاتن و هم چنین مفاعیلین  
 از فاعلاتن و فاعلاتن از مستفعلن و مستفعلن از فاعلاتن و هر بحر یک از  
 اجتماع مفاعیلین تنهایی مستفعلن تنهایی فاعلاتن تنهایی حاصل آید گویند این بحر  
 از حاصل یکریز و ن آمله است و هر سه بحر در دایره واحد مندرج است و وجه دوم  
 در مستفعلن و فاعلاتن اینست که مرکب از یک وند مفروق و دو صیب خفیف

باشد اما مستفعلین مرکب از دو صیغہ خفیف در اول و آخر و وتند مفروق  
 در وسط و فاع لاتن و تد مفروق در اول دو صیغہ خفیف در آخر و چون  
 این دو رکن را مرکب از وتند مفروق بکیرند منفصل نویسنده چنانکه دیدی  
 تا امتیاز باشد میباید صورت اول و دویم و مفعولات بهم تا مرکب است از  
 دو صیغہ خفیف در اول و بلد و تد مفروق در آخر و ترکیب دیگر نه پذیرد و چون  
 مفعولات را از صیغہ خفیف دویم آغاز کنند و بر صیغہ خفیف اول ختم سازند  
 و گویند مفعولات مفعول بلاشک مستفعلین حاصل آید و چون وتند مفروق را مفعول  
 دارند و صیغہ خفیف دویم را مفعول و گویند لات مفعول بی تشکیک فاع لاتن  
 صورت گیرد و برین قیاس ازین دو رکن مفعولات حاصل آید و از مستفعلین  
 فاع لاتن و از فاع لاتن مستفعلین و هر بحر یک از اجتماع این سه رکن تنها  
 یک آید گویند آن بحر از سه بحر دیگر آید اما است لیکن این مثل اول فارسیان  
 نیست و همه احتمالات را ترک نمودم و آنچه مثل اول فارسیانست آن را گرفتم  
 و در بعضی ازین بحر مثل اوله مفاعیلین هم با یکی ازین ارکان که وتند مفروق  
 در او است مرکب شود و هم چنین مستفعلین و فاعلاتن که مشتمل بر وتند مجموع  
 است با آنکه مشتمل بر وتند مفروق است مرکب شود و آن باعتبار دو رکن است  
 که یکی آنها مشتمل بر وتند مفروق است و یکی مشتمل بر وتند مجموع که ازین کیس

آنها مفاعیلین یا مستفعلان و فاعلاتین که مشتمل بر وند مجموع است متولد گردند  
 و اگر نه از يك یا دو رکن این از گانه گانه که مرکب از وند مفروق است هرگز  
 مفاعیلین و مستفعلان و فاعلاتین که مرکب از وند مجموع است متولد نگردد  
 چنانکه دانستی و از برای توضیح مثالهای یاد کنیم اگر چه تفصیل در فصل تفکیک  
 مذکور خواهد شد مثلاً چون بحر یز امر کب دارند از مستفعلان مفعولات مستفعلان  
 مفعولات که یکی از اینها مشتمل بر وند مجموع است بود دیگری بر وند مفروق  
 و بحوردی که امر کب دارند از مفاعیلین فاعلاتین که یکی مشتمل بر وند مجموع  
 است و دیگری مشتمل بر وند مفروق گویند هر دو بحر از حمل یکر بیرون آمد  
 است زیرا که چون از مفعولات ابتدا آکنند همان که بعضی مستفعلان است  
 و مفعول بعضی مفعولات از ترکیب هر دو مفاعیلین حاصل آید و لایق است  
 بزوزن فاعلاتین و تفصیل همه خواهد آمد و متفاعلان مرکب است از فاصله صغری  
 و وند مجموع نه مرکب است از سبب ثقیل و خفیف و وند مجموع و مفاعیلین  
 مرکب از وند مجموع در اول و فاصله صغری در آخر نه سبب ثقیل و خفیف  
 در آخر و معلوم است که این دو رکن از حمل یکر حاصل شود و بحر هائیکه ازین  
 دو رکن پدید آید هم چنین و از ترکیب این ارکان هشت گانه بحسب یک نوع  
 داد و نوع یا بیشتر و تقدیم و تاخیر بعضی بر بعضی بحر بسیار پدید آید و لیکن

چون مقصود از شعر موزونیت آنست نزد آن طوایف نه مایه طوایف موزون  
از بحر که بحسب احتمال بیرون می آید موقوف داشتیم و آنچه متداول  
فارسیان بود درین مختصر برشمردم فصل ششم در تعداد بحوز و آنچه لازم  
است بیانش درین فصل بحوز جمع بحر است و بحر در ریاضت و در اصطلاح عبارتست  
از یک جنس کلام موزون بحسب ترکیب افعیل و فاعیل و ماعیل مالمایان حانفا  
اهم از اینک در تحت او انواع باشد یا نباشد بل منحصر در مورد باشد به آن  
تفصیل که در باب دوم مذکور خواهد شد و بحوزیکه نزد فارسیان و تازیان  
متداول است بیست بحر است و بحر رباعی را داخل بحر هزج داشته اند و من  
اورا علیحدت گرفته ام پس جمله بیست و یک می شود و اسماءشان باین ترتیب است  
طویل و عریض و مدید و نهیض و وافر و کامل و متعارف و متداول و هزج و زجز  
و رمل و منصرف و خفیف و هضاع و مقتضب و محبت و مربع و چندید و فریب  
و معاکل و بحر رباعی اما چهار تایی نخستین که طویل و عریض و مدید و  
نهیض است در کتب فن است که مختص تازیانست و فارسیان در آن شعر  
نکویند و بحر هزج را خلیل که این فن را جمع نموده نوشته با وجودیکه  
متداول هر بانست و در تازی دیگر بعد از آن که وافر و کامل است اگر چه آنها  
مختص تازیانست اما عجمان در بحر کامل بسیار گفتند بیشتر از بحر وافر

هایت مانی با یاب این دو بحر زحافات اول همچنان نیست و همه بحر دیگر  
 که جدید و قریب و معاکل باشد مختص همچنان است و تا زبان در او شعر  
 نگویند و بحر با هم خاصه همچنان نیست لیکن گاهی همچنان متعرب و عربان  
 متعرب در آن بحر گفته اند و از متقل مین عرب درین بحر شعر نگفته اند و باقی  
 لغز و جفت است میان عرب و هیم و تفاوتها ندارند مگر در زحافات و نزد  
 عربان زحافاتیکه در آن بحر متد اول است همه را در قصیده یا هزل واحد  
 جمع نمودن شایعست و نزد همچنان در یک قصیده یا هزل جمع نمودن همه  
 زحافات که مثل اول آن بحر است ممنوع است مگر چند زحافات است که  
 از اجتماع آنها بیت ناموزون نشود نزد عربان زحافاتیکه در عروض و ضرب  
 اتفاق بیفتد و آنرا هلت گویند جمع کردن آنها در یک قصیده و هزل ممنوع  
 است باین معنی که هر بحر را عروض چند نیست و هر عروض را ضربی چند  
 و اجتماع آن ضربها که مختص آن عروض است رواست و با ضروب دیگر که  
 مختص عروض دیگر است جمع نمودن آن عروض که مختص بان ضرب  
 نیست مستنوع و من بحر ممتله عرب را بازحافاتش ترک نمودم و زحافاتیکه  
 در صد و اثنی عشر باشد آنرا عربان زحاف گویند و نزد فارسیان هلت  
 را هم زحاف گویند به اعتبار ارکان عالم یا غیر عالم بحر را هم غیر عالم